

تحقیقات تاریخ اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دوفصل نامه علمی، (مقاله علمی-پژوهشی) سال نهم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۸، ۲۷۱ - ۲۹۷

بررسی ماهیت کارکردی ساختار سیاسی با تأکید بر کارکرد نظام اجتماعی در فرآیند تمدنی دولت صفویه

زهرا سادات کشاورز *

محمدعلی چلونگر **

اصغر منتظرالقائم ***

چکیده

هدف اصلی نوشتار حاضر مطالعه رابطه تمدن با ساختارهای سیاسی-اجتماعی دولت صفویه است. اهمیت این موضوع به این امر بازمی‌گردد که سیر صعود و نزول هر تمدن نتیجه سازکارهای تراکمی، بازتولیدی و انحطاطی شکل گرفته در نظام اجتماعی-سیاسی جوامع سازنده آن است. پژوهش حاضر به دنبال یافتن پاسخ این پرسش است که ساختار سیاسی در فرآیند تمدن‌سازی دولت صفوی چگونه عمل کرد؟ شالوده ساختاری و کارکردی آن چه بود؟ نتایج تحقیق نشان می‌دهد تحرک اجتماعی و امکان گذر از طبقه پایین جامعه به طبقه بالا و پیوند متقابل فرصت‌ها و امکان تمرکز آنها، نتایج چندی برای توسعه درون‌زای ایران صفوی و به تبع توسعه تمدنی داشته است. ساختار سیاسی صفویان به دنبال یک تغییر ساده سیاسی و سلسله‌ای درصدد تحول طبقات اجتماعی جهت یافتن به نظامی جدید در پیوند با

* دانشجوی دکتری تاریخ، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. zahra.sadat.keshavarz@gmail.com

** استاد گروه تاریخ، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران، (نویسنده مسئول). m.chelongar@yahoo.com

*** استاد گروه تاریخ، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران، montazer5337@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۲/۰۲ تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۶/۱۰



نظام سیاسی برآمدند. در نظم جدید اجتماعی، طبقه غلامان گرجی و عالمان دینی در کنار عناصر ایرانی و اهل قلم، بهره‌مند از مزایای اجتماعی و اقتصادی (صاحبان قدرت، ثروت و موقعیت) شدند که در مقابل باعث تضعیف نظام هنجاری ترکان قزلباش، صوفیان و موجب تجلی مفهوم دولت-ملت ایرانی گردید. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی ضمن توجه به ضرورت کاربرد رویکردهای جامعه‌شناختی در تحلیل پدیده‌های تاریخی و برپایه منابع کتابخانه‌ای سامان یافته است.

کلید واژه: حاکمیت سیاسی، نظام اجتماعی، طبقات، تمدن، تشیع، صفویه، ایران.

۱. مقدمه

عصر صفویه در بررسی تاریخ اجتماعی ایران، به عنوان دوره‌ای نسبتاً طولانی مدت، از اهمیت بسیاری برخوردار است. این اهمیت به ویژه از آن‌جا ناشی می‌شود که آن دوره به علت طولانی بودن، می‌تواند ساختارهای شکل گرفته در بطن جامعه ایرانی را منعکس نماید. اهمیت این دوره تاریخی باعث شده است تا ایران‌شناسان مختلف با نگاه‌های نظری متفاوت بر این دوره متمرکز شده و قرائت‌های متفاوتی از کلیت تاریخ اجتماعی ایران ارائه دهند. عصر صفویه به‌عنوان یکی از دوره‌های توسعه تمدن اسلامی، نشانی از دوران نوین تاریخ ایران است که با حکومت شاه‌عباس اول به اوج خود می‌رسد و بعد از آن در انحطاط و سقوط گرفتار می‌شوند. اتحاد سیاسی کشور، تشکیل یک حکومت ملی، وحدت مذهبی (تشیع دوازده‌امامی)، مدنیت، رفاه اجتماعی، رونق اقتصادی و پویای فرهنگی و روابط گسترده با دول خارجی از ویژگی‌های مهم این عصر جدید تاریخ ایران است. از نظر مذهبی، ارتقای تشیع به دین رسمی دولتی و در واقع درآمیختن عملی ایران و تشیع در یک قالب مذهبی-ایرانی مشاهده می‌گردد. همچنین، به‌علت ملاحظات سیاسی-اجتماعی، یکی از مسائل اجتماعی مهم، ترتیب قرارگیری انسان‌ها در طبقات و اقشار اجتماعی می‌باشد و روشن نمودن این مسئله می‌تواند تا حدودی نظام اجتماعی و تغییرات اجتماعی ایجادشده در ایران عصر صفویه را نشان دهد. افت و خیز تمدن اسلامی در این عصر بیش از هر چیز متأثر از ساختار جامعه صفوی و تمهیداتی است که انجام می‌شود. نظام اجتماعی براساس تمرکز فرصت‌ها در یک قشر یا طبقه خاص یا تفکیک آن در میان گروه‌های اجتماعی مختلف، با توجه به نوع فرصت‌هایی که در اختیار گروه‌های مختلف قرار می‌دهد، میزان تحرک اجتماعی و دستیابی گروه‌های دیگر به این فرصت‌ها یا بستن مرزهای اقشار، در موقعیت‌های تاریخی متفاوت تأثیرات متفاوتی بر روند تمدن جامعه داشته است (رجب‌زاده، ۱۳۷۶: ۵۸).

در این مقاله کوشش خواهد شد تا به این پرسش پاسخی درخور داده شود که ساختار سیاسی در فرآیند تمدن‌سازی دولت صفوی چگونه عمل کرد؟ شالوده و بنیان ساختاری و کارکردی آن چه بود؟ پاسخ ما براساس بررسی اجمالی بنیان‌های نظری و معرفت‌شناختی قرائت‌های ارائه‌شده در خصوص کارکرد نظام اجتماعی بر این فرض استوار است که صفویان از منظر کارکردی در دو دوره متفاوت بنا بر اقتضای زمان، دو نقش جداگانه را در طبقه حکومتی به آزمایش گذاردند که نتایج چندی برای توسعه درون‌زای ایران صفوی و به تبع توسعه تمدنی داشته است. نخستین نقش که از آغاز بر پایه نگرشی سنتی استوار شده بود، بر مبنای تداوم ساختارهای سنتی طبقات اجتماعی نشان داد تداوم آن می‌تواند منجر به کاهش قدرت شاهان صفوی گردد؛ و نقش دوم بر پایه تحول و نگرش جدیدی از نقش طبقات استوار بود که روی هم‌رفته، تغییرات ایجادشده در ساختار یک جامعه قبیله-ای در جهت تجلی یک هویت اجتماعی ایرانی-تمدنی برای دولت صفویه بود. اهداف و سیاست‌های طبقه سیاسی ایجادشده در تناسب با کارکردهای قدرت شکل گرفته بود و از این جهت در ماهیت کارکردی نیز تفاوت قابل ملاحظه‌ای با گذشته را نشان می‌داد. کارکرد حفظ نظام اجتماعی یکی از مهم‌ترین وظایف دولت صفوی را تشکیل می‌داد. حفظ نظام اجتماعی؛ منظور طبقاتی هستند که در چارچوب روابط سنتی در کنار حاکمیت (شاه، خانواده او، شاهزادگان) و بعد از این گروه، بهره‌مند از قدرت بوده و باید از بزرگان قزلباش، اهل شمشیر، اهل قلم و ایرانیان (تاجیک‌ها) نام برد. از این‌رو، طبقه سیاسی بر پایه دو رکن، نخست اهل شمشیر که ضامن بقاء و اقتدار دولت بودند و اهل قلم که سامان‌مندی امور دیوانی و اداری حکومت و جامعه را برعهده داشتند، استوار بود. صفویان تا مرزی پیش رفتند که از ناحیه آنان خللی بر دستگاه قدرت و هویت دولت وارد نمی‌شد، اما زمانی که چنین خطری شکل گرفت صفویان در صدد تغییر نظام اجتماعی به‌منظور دست-یافتن به یک نظم جدید در پیوند با نظام سیاسی برآمدند (بهرام‌نژاد، ۱۳۸۳ الف: ۱۰۳-۱۰۲). راهکار حمایت از طبقه دینی (مجتهدان عاملی)، عناصر ایرانی و سپس گرجیان در جهت شکل‌دهی به طبقه‌ای به‌عنوان اشراف در مقابل عوام عمل کرد. ترکیب اشراف، تصلب این طبقه و فقدان یا امکان تحرک اجتماعی، میزان افتراق یا تمرکز بنیان‌های تمایز فوق (سیاسی، مادی، معنوی) در یک‌جا از اموری است که بر روند توسعه و تمدن‌درون‌زای جامعه تأثیر می‌گذارد.

این مقاله به روش توصیفی-تحلیلی سامان یافته است. بررسی و تحقیق پیرامون ساختار سیاسی و به طور خاص نظام اجتماعی در فرآیند تمدنی دولت شیعی صفویه در مطالعات صورت گرفته پیرامون موضوع، در ایران بسیار محدود است. کمبود این تحقیقات به دلیل کمتر پرداختن به این مقوله براساس تحلیل تاریخی-جامعه‌شناختی و نوع نگاه محققان است. علل ایجاد نظام اجتماعی از نگاهی توصیفی و به طور عمده، طبقات اجتماعی، قشربندی اجتماعی، میزان نابرابری‌ها، ویژگی تمرکز فرصت‌ها، میزان تأثیرپذیری و ارتباط آن‌ها با دیگر طبقات و شرایط تمدنی جامعه مورد توجه و بررسی قرار نگرفته است. در واقع در محدود تحقیقات صورت گرفته، تنها به توصیف و دسته‌بندی طبقات اجتماعی پرداخته شده که عموماً نیز شامل بیان نقل‌قول‌های مستقیمی است که از سفرنامه‌های سیاحان اروپایی گرفته شده است. از جمله:

- کتاب «مقاومت‌شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلام» (فوران، ۱۳۷۷) به دنبال این سوال است که ایران از لحاظ طبقه اجتماعی بنیادین در عصر صفویه، قبل از رخنه غرب چگونه بود و جامعه امروز ایران به چه صورتی درآمده است؟ وی برای پاسخ سوال مذکور صورت‌بندی‌های اجتماعی عصر صفویه را از جهت شکل‌گیری بررسی می‌کند. فوران تأکید زیادی بر نقش طبقات دارد و اهمیت این عامل را در کلیه جوامع یکسان می‌داند. درحالی‌که در جامعه ایران، طبقه به آن مفهومی که در جوامع غربی وجود دارد و مد نظر فوران است، عمده‌ترین عامل تمایزبخش اجتماعی نیست.

- پایان نامه «اصفهان در ایام صفویان (بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی اصفهان ۱۰۳۷-۱۰۰۰هـ.ق)» (جعفری، ۱۳۷۷) براساس منابع دست اول و دوم تاریخی در بخش بررسی تحولات اجتماعی علی‌رغم بررسی افزایش جمعیت شهر، حضور بیگانگان در شهر، پاس‌نگه‌داشته شدن آداب و رسوم ملی و مذهبی و نظایر آن به شیوه توصیفی به معرفی طبقات اجتماعی نیز پرداخته است. در این تحقیق جز اینکه دسته‌بندی طبقات اجتماعی بیان گردیده است، هیچ اشاره‌ای به شرایط سیاسی-اجتماعی و تحلیل وقایع و رویدادهای مربوط به طبقات اجتماعی نمی‌شود؛ در حالی‌که نویسنده محترم توضیح جامعی از موضوع مذکور ارائه می‌کند.

- در کتاب «نظریه‌های قشربندی اجتماعی و طبقه تاریخی آن در ایران» (انصاری، ۱۳۷۸) با استناد به مفاهیم کلیدی و نظریه‌های مهم در تحلیل قشربندی اجتماعی نخست از طبقات اجتماعی در ایران قبل از اسلام سخن به میان می‌آید، سپس طبقات اجتماعی در ایران بعد از

اسلام بازگو می‌شود. در بخشی از کتاب نیز به ساخت اجتماعی و طبقاتی عصر صفویه اشاره شده است که قشر بندی عصر صفویه شامل طبقات الف) بزرگان نظامی، اهل شمشیر و اهل - قلم؛ ب) روحانیون بزرگ شیعه؛ ج) دیوانسالاران؛ د) فئودال‌های بزرگ؛ ه) بازاریان و تجار؛ و) روستائیان می‌باشد. در این اثر طبقه مفهوم جامعه‌شناختی خویش را از دست می‌دهد.

- پایان نامه «مبانی و زیر ساخت‌های هویت سیاسی-ملی دولت صفویه» (بهرام‌نژاد، ۱۳۸۳) تحقیقی است تا نشان داده شود نوسازی ایران سیاسی در زمان صفویه به کمک مؤلفه‌هایی عینیت یافت که ریشه‌های بلندی در تاریخ این سرزمین داشته‌اند. بی‌گمان یکی از این مؤلفه‌ها حفظ نظام اجتماعی در این رویداد تاریخی است که از سهم قابل توجهی برخوردار بوده است.

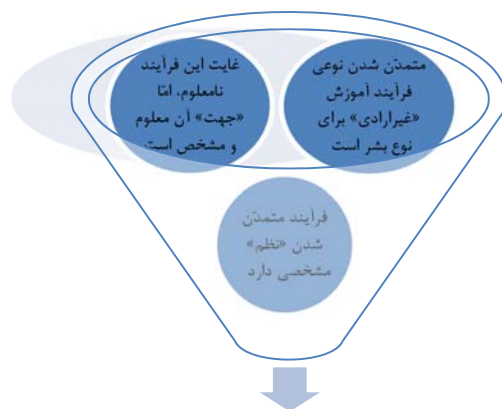
- مقاله «موقعیت اجتماعی واقفان در عصر صفویه به استناد وقف نامه‌ها» (رحیمی فر و عبدالقهار، ۱۳۹۲) با استناد به پیشینه غنی از وقفیات خانقاهی، بدون هیچ‌گونه تحلیلی، تنها موقعیت و طبقات اجتماعی واقفان در آن زمان را بررسی می‌کند.

- مقاله «تبیین و تحلیل نقش طبقات اجتماعی در فرآیند تمدنی دولت صفویه» (کشاورز، چلونگر و مستظراقائم، ۱۳۹۶) از طبقات اجتماعی صفویه به عنوان نظامی باز با ویژگی تمرکز فرصت‌ها و پیوند متقابل یاد می‌کند. البته این توصیف به معانی تأیید همه جنبه‌های طبقه طبقاتی عصر صفویه در دوره‌های سلاطین صفوی نمی‌باشد، زیرا تحولات اجتماعی، اقتصادی، مذهبی و شیوه حکومتی، در ایجاد طبقه طبقاتی در دوره حاکمان مختلف صفوی، نقش اساسی داشته است. در مقاله یادشده، با روش توصیفی تحلیلی ضمن توجه به ضرورت کاربرد رویکردهای جامعه‌شناختی در تحلیل پدیده‌های تاریخی و برپایه منابع کتابخانه‌ای، چهار طبقه عمده اجتماعی شامل ۱) درباریان و دیوانسالاران؛ ۲) روحانیون، علما و دانشمندان، ۳) بازرگانان و پیشه‌وران و ۴) کارگران و کشاورزان در سطحی محدود و به صورت کلی و گذرا معرفی شده است و در نهایت نقش طبقات اجتماعی در ظرفیت و فرآیند تمدنی دولت صفویه در این برهه تاریخی، به عنوان پایه و زیربنایی برای دوره‌های بعد (قاجار و ...) در خلق تمدن مورد تبیین و تحلیل قرار گرفته است. نتایج مقاله مذکور نشان می‌دهد در عصر صفویه، بعد از شاه‌عباس اول، تعارض‌ها هم در بُعد افقی (میان واحدهای اجتماعی از نظر جغرافیایی پراکنده) و هم عمودی (میان اقشار مختلف) رو به فزونی گذاشت و موجب سقوط حکومت صفوی و به تبع آن توقف و زوال توسعه تمدنی صفویه شد. لذا این پژوهش

با رویکرد تحلیل تاریخی در بررسی طبقات اجتماعی در دولت شیعی صفویه می‌تواند در نوع خود، نخستین تحقیق تخصصی محسوب شود. آنچه باعث تمایز مقاله حاضر از پژوهش‌های یادشده می‌شود و بر جنبه‌های نوآورانه آن می‌افزاید این است که سعی شده از دریچه یک روش علمی و در چهارچوبی خاص، مسئله تحلیل تاریخی و کارکردی حاکمیت سیاسی با تأکید بر نظام اجتماعی (در قالب طبقه اهل قلم و اهل شمشیر به‌عنوان دو طبقه نژادی و اجتماعی) در فرآیند تمدنی دولت صفویه، مورد نقد و بررسی قرار بگیرد.

۲. چارچوب نظری

در توضیح و تبیین تحولات هر تمدن، یکی از حوزه‌های علم اجتماعی که می‌توان از آن استفاده کرد، غیر از کار جامعه‌شناسان کلاسیک، در دوران معاصر کارهای جامعه‌شناسی فرآیند (Process Sociology) نوربرت الیاس است. الیاس در کتاب فرآیند متمدن شدن (Civilizing Process) تمدن را جلوه‌های بیرونی زندگی آدمی می‌داند (الیاس، ۱۳۹۳: ۵-۴).



حرکت به سوی درکی از چگونگی ارتباط بین روند تغییر در ساختار روانی انسان «تکوین روانی» و روند تغییر در ساختار اجتماعی «تکوین اجتماعی» است

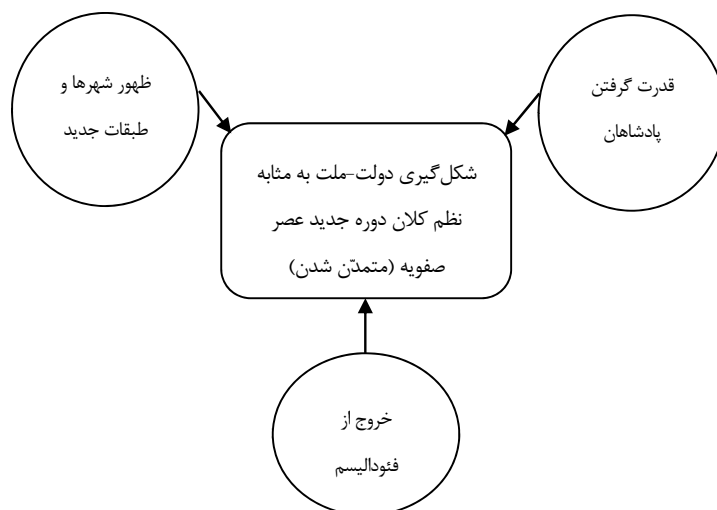
(Krieken, 2003: 120-121)

شکل (۱): فرآیند گسترش تمدن^۱

دوره تاریخی عصر صفویه نشان‌دهنده ورود جامعه به مرحله تازه‌ای از روابط و نظام اجتماعی «تکوین اجتماعی» است. رابطه‌ای که بین گروه کثیری از مردم از یک طرف، و

عده قلیلی تحت‌عنوان حاکم یا همان دولت «تکوین روانی» در شرف سامان‌دهی شدن است. آن چنان‌که می‌توان پیش‌بینی کرد روابطی که در بدو شکل‌گیری دولت-ملت‌ها این‌گونه جوامع را به سمت‌وسوی این نظم نوین سوق داده است، خود زائیده نیازهایی از جنس نظامی و بعضاً تجاری بوده است (الیاس، ۱۳۹۳: ۳۰۵). تنش بین مرزها و حاکمیت بر آن‌ها ماهیت نظامی این نظم جدید را نشان می‌دهد. از طرف دیگر، دادوستد تجار شهری (که در ابتدا به استقلال شهرها کمک کرده بود) به‌عنوان ابزار اقتصادی، با دیگر کشورها، ورود و خروج ثروت از کشور را مطرح کرد. نیاز حاکمان برای تأمین خواسته‌های گروه‌های تجاری پر قدرت شهری، که در همین دوره تاریخی به شهرها نیرویی خودمختارانه بخشیده‌اند، باعث شد که مرزها برای کنترل سیاست‌های مرکانتلیستی شکل بیش از پیش مستحکم‌تری به خود بگیرد. این شکل مستحکم‌تر در پاسخ به این نیازهای پیش‌گفته حاصل شد. در نتیجه برهم‌کنش این روابط علت و معلولی بین نیازهای نظامی و تجاری، نیازهایی سر بر آورد که در همان دوره تاریخی وجود داشت، اما، بدلیل اهمیت بیش‌تر متغیرهای نظامی و تجاری از اهمیتی کمتر برخوردار شد؛ و آن نیازهای انسانی ناشی از تعلق به یک فرهنگ خاص بود. این نیازها ریشه در پیوندهایی داشت که تا پیش از شکل‌گیری دولت-ملت بین مردم قومیت‌ها و مذاهب مختلف وجود داشت و دولت-ملت جدید برای برقراری مرزها و اعمال حاکمیت خود آن‌ها را نادیده گرفت و یا این‌که مهم تلقی نکرد. پس، از یک‌سو روابط تازه‌ای وجود یافته که دولت-ملت حامی جدی آن است، و از طرف دیگر، پیوندهای دیرین با گسست روبرو شده است. با این همه، نوربرت الیاس تمدن یا مدنیت را مبین یک آرمان خیالی دانسته است و معتقد بود هیچ جامعه‌ای در جهان وجود ندارد که بتوان گفت به وضعیت تمدن رسیده است، بلکه معیارهای مشخص و ملموسی وجود دارد که می‌توان با استفاده از آن‌ها نشان داد برخی جوامع، از پاره‌ای جهات، نسبت به قبل متمدن‌تر شده‌اند. در واقع جوامع به جای رسیدن به وضعیت تمدن در فرآیند متمدن شدن قرار دارند (الیاس، ۱۳۷۷: ۲۱۱-۲۱۲).

شکل ۲ خلاصه آن چیزی است که از بحث بالا برای ارائه رهیافت بررسی وضعیت فرآیند تمدنی دولت صفویه ارائه شد.



شکل (۲): رویدادهای تاریخی مؤثر در شکل‌گیری نظم جدید در عصر صفویه

۳. کارکرد نظام اجتماعی در عصر صفویه

۳.۱ عناصر ایرانی، قزلباشان و مجتهدان عاملی

در یک تقسیم‌بندی کلی و اولیه باید طبقات را به دو دسته خاص و عام تقسیم نمود (افروشته‌ای نطنزی، ۱۳۵۰: ۶۰۱). خواص در این زمان شامل دسته‌ها و گروه‌های مختلفی می‌شدند. در رأس این گروه‌ها شاه، خانواده او، شاهزادگان و بعد از این گروه، باید از بزرگان قزلباش، اهل شمشیر، اهل قلم و ایرانیان (تاجیک‌ها) نام برد (انصاری، ۱۳۷۸: ۱۳۰-۱۳۲). در این طبقه، دولت، دربار و شخص شاه مقولاتی تفکیک‌ناپذیر بودند که به تبع خود از عوامل شکل‌گیری نهادهای مشروع و قانونی محسوب می‌شدند و پیدایش یک طبقه اداری و سیاسی بیرون از چهارچوب نظام خودکامه موجود، امکان‌پذیر بود. سرکردگان سپاهیان در آغاز حکومت صفویه، اغلب ترک یا ترکمان بودند و از میان سران طوایف قزلباش انتخاب می‌شدند. از آنجا که وفاداری و اعتماد به مرشد کامل، شرط ضروری ارتقاء بود، قزلباشان حق انحصاری، در حکومت بر ایالات و ارتش را به دست می‌آوردند (Savory, 1960: 115;)

Babayan, 1994: 139). همچنین قدرت سران ایالات در این عصر تا حدی است که عزل و نصب شاهان در اختیار آنهاست. در دوران صفویه آنچه به عنوان ایل شناخته می‌شود، نوعی اتحادیه جنگی است که شکل‌دهنده یک نیروی نظامی است تا یک شکل خاص حیات اجتماعی (Reid, 1983: 9)؛ زیرا در این دوره، تغییرات زیادی در ترکیب طوایف ایالات مختلف و افزایش و کاهش شاخه‌های آن مشاهده می‌گردد. اما بعدها، اکثر غلامان خاص درگاه، مخصوصاً گرجی‌ها و ارمنی‌هایی که از کودکی مسلمان شده بودند، متصدی این‌گونه مناصب شدند (نوائی، ۱۳۸۱: ۳۰۰-۳۰۱). علاوه بر اشرافیت نظامی، تاجیکان یا اعیان دیوان‌سالار ایرانی از دیگر عناصر اشرافی در طبقه اجتماعی این عصر بودند. محاسبان، مستوفیان، کاتبان، منشیان، خزانه‌داران، مهرباران و وزیران، اغلب تاجیکان بودند (مینورسکی، ۱۳۳۸: ۲۲). بنابراین در چنین طبقه‌ای امکان رشد طبقات اجتماعی بیرون از حکومت نیز وجود داشت. رسیدن به مناصبی همچون امیرالامراء، قورچی‌باشی و وزیر نیز عمدتاً به موقعیت‌های اجتماعی بستگی داشت (سیوری، ۱۳۷۲: ۳۳؛ Newman, 1993: 75). شواهدی در وقایع‌نگاری‌ها وجود دارد که بر تصور روشن نقش عناصر ایرانی که بیشتر جایگاه تاریخی و کارکرد آن در زمینه‌های فرهنگی و سلسله‌مراتب دیوانی بود، گواهی می‌دهد (ن.ک: بافقی، ۱۳۴۰: ج ۳؛ سبزواری، ۱۳۷۷).^۲ کارکرد چند صد ساله آن در تداوم ثبات مملکت ایران و جلوگیری از زوال کشور، شواهدی کافی است تا نیاز به اقامه دلیل و برهان درباره شکل‌گیری حکومت ملی ایران به مثابه نظم کلان جدید در عصر صفویه و قرار گرفتن در فرآیند متمدن شدن نباشد.

قزلباشان به‌عنوان دارندگان مناصب دیوانی دولت صفوی فعال بودند و گاهی به مناصبی چون ریاست خزانه مناصب عالی دیوانی همچون اداره امور مالی گمارده می‌شدند. این در حالی بود که در عمل خبرگان و دیوانیان ایرانی در این امور فعال بودند^۳ (Floor, 2001: 71-94; Savory, 1965: 40, 60, 70-71). برخلاف مجتهدان عاملی، قزلباشان به‌ندرت ادعای مناصب دینی و قضایی داشتند یا مدعی اداره اوقاف می‌شدند که برعهده مقام صدر بود (Roemer, 1986: 213). آنان گاهگاهی برگماری ایرانیان به مناصب دیوانی را به چالش می‌کشیدند، اما فقط یک‌بار مشتاق عهده‌داری منصب شیخ‌الاسلامی در هرات شدند (Savory, 1987: 95-96). «عاملی که موجب پیچیدگی اوضاع شده بود خصومت بین عناصر تاجیک یا ایرانی و نیروهای ایلیاتی ترک بود» (سیوری، ۱۳۷۲: ۳۵-۳۳). قزلباشان احتمالاً همراه با عاملیان دلیل مشترکی برای رویارویی با رقیبان خود، یعنی ایرانیان یا تاجیکان

داشتند که اغلب خواستار مناصبی بودند که عاملان اشغال کرده بودند. هرچند تفاوت‌های زیادی در حوزه امور دینی و روش‌های تغییر مذهب، قزلباشان را از عاملان جدا می‌کرد. گروه اخیر باور رایج صوفیانه صفویان را در قالب حکومت الهی شاه حفظ کردند و آن را به تشیع اثنی‌عشری تبدیل نمودند. در عین حال مجتهدان عاملی یک مبنای درست دینی شهری برای تشیع ایجاد کردند و دست‌کم از لحاظ نظری افراد را به پذیرش آن تشویق و ترغیب کردند.

اشراف ایرانی از لحاظ پیشینه مذهبی و اجتماعی به نحو چشمگیری با قبایل ترکمان و علمای عاملی تفاوت داشتند. پس از آغاز سده شانزدهم و در عهد خاقان منصور، پدر آخرین فرمانروای تیموری، سلطان حسین بایقرا (۸۷۵-۹۱۱ ه.ق/۱۵۰۶-۱۴۷۰ م)، مدارس ایرانی غیاثیه، سلطانیه، الخاصیه، مدرسه سلطانی، مدرسه مهدعلیا گوهرشاد و دیگر مدارس در هرات فعال بودند. در این مدارس طلاب در زمینه موضوعات مذهبی چون فروع و اصول و حدیث آموزش می‌دیدند؛ اما عمده آموزش‌ها در حوزه فلسفه، فلسفه اشراق و نظری، منطق، حساب، هیئت و معما بود (خواندمیر، ۱۳۶۲: ۱۱۱/۳، ۱۱۶، ۳۴۳-۳۳۸؛ روملو، ۱۳۴۹: ۶۰). چنین پیشینه‌ای متفاوت از زمینه فکری علمای شیعه عرب و ایرانی بود که عقاید و فقه شیعه را در مدارس جبل عامل نجف یا مشهد می‌آموختند. این گروه از علما به عقاید اسلامی از مبنایی فقهی نگاه می‌کردند. با وجود این، ایستادگی نخبگان ایرانی در برابر رهبری دینی مجتهدان عاملی ناشی از این تفاوت‌های فکری و فرهنگی نبود، بلکه مجموعه‌ای پیچیده و متشکل از عوامل سیاسی-اجتماعی و اقتصادی سبب شد تا اشراف ایرانی و شماری از علمای عرب در برابر مجتهدان درباری عاملی قرار گیرند (ابی‌صعب، ۱۳۹۶: ۱۰۲-۱۰۱). حکومت صفویه با تکیه بر شمشیر قزلباش از یک طرف و دیوانسالاری و نمادهای فرهنگی جامعه ایرانی از طرف دیگر، گام در راه منافع مردم ایران گذاشت و بازسازی دولت-ملت در فرآیند متملن شدن را آغاز نمود و توانست برای کشور ایران تمامیت ارضی را به ارمغان آورد.

۳. ۲ دوره نخست: تداوم طبقه سنتی

جامعه ایرانی از آغاز پذیرش دیانت اسلام استقلال ملی و فرهنگی خود را در چارچوب «منطقه‌ای» و «سراسری» کم‌وبیش نگاهداری کرد و در مکانیسم درون جامعه‌ای و برون جامعه‌ای کارا و همیشگی در کل منطقه، حیات تاریخی پویایی را استمرار بخشید. نهضت سیاسی و نظامی قزلباش که شرایط استوارسازی سلطنت صفویه را پدید آورد، بی‌تردید به

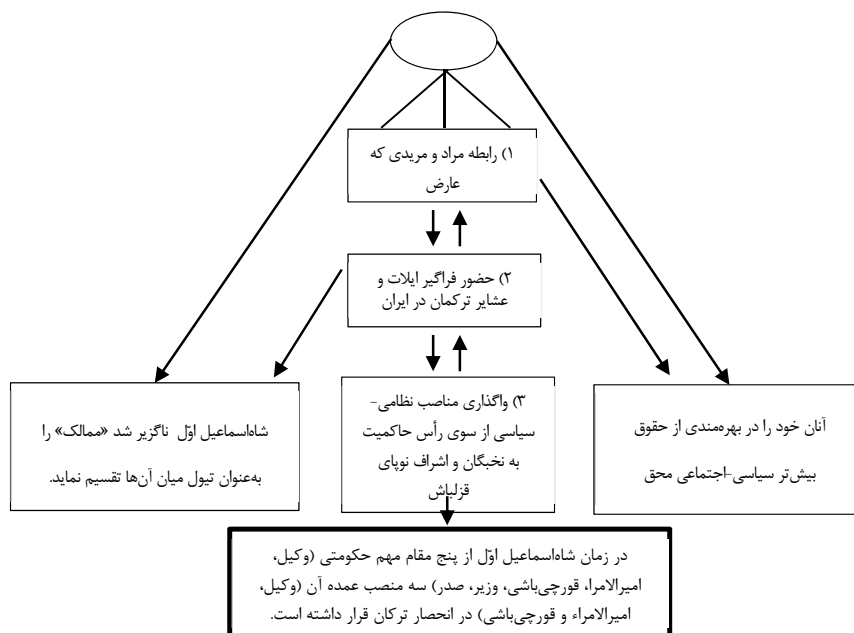
دور از خاستگاه اجتماعی و تاریخی نبوده است. سیوری معتقد است «برقراری تشیع اثنی- عشری به‌عنوان مذهب رسمی کشور توسط صفویه موجب ایجاد آگاهی بیشتری نسبت به «هویت ملی» و بدین طریق ایجاد دولت متمرکز و قوی‌تر شد» (سیوری، ۱۳۷۲: ۲۷). دوره نخست دولت شیعه مذهب صفویه را براساس تأثر از قلمرو و کارکرد نظامی طبقه سیاسی می‌توان عصر تسلط اهل شمشیر (ترکان قزلباش) بر اهل قلم (تاجیکان) نام نهاد.

۳.۲.۱ عصر شاه اسماعیل (حک: ۹۳۰-۹۰۷ ه‍.ق/۱۵۲۴-۱۵۰۱ م)

شاه اسماعیل اول در کارکرد اجتماعی برتری اهل شمشیر را بر اهل قلم پذیرفته بود و این مسئله زمینه را برای تسلط طولانی مدت ترکان قزلباش در طبقه سیاسی و اجتماعی فراهم کرد (Savory, 1960: 99-100). هرچند وی با آگاهی یافتن از برهم خوردن توازن اجتماعی تدبیری اندیشید که اشراف ایرانی از نفوذ سیاسی فراوان خود برای نظارت بر قدرت امیران اهل شمشیر استفاده کردند (Roemer, 1986: 230-231). با تأیید شاه اسماعیل اجرای یک رویه «ایران دوستی» مانع از آن شد تا ترکان قزلباش تمامی قدرت را قبضه کنند. عدم سازش عنصر ایرانی و ترک و لیاقت ذاتی قوم متملن ایرانی باعث شد طی این دوران از پنج منصب عمده دولت، اشرافیت ایرانی دو منصب یعنی وزارت و صدارت را در اختیار داشتند و امرای قزلباش فقط دو منصب دیگر را در اختیار داشتند که بدان قدرتی فوق‌العاده بخشیده بود. این دو منصب، مناصب امیرالامراء و قورچی‌باشی بودند (سیوری، ۱۳۷۲: ۳۵-۳۲).

پیشینه تلاش‌های شاهان صفوی در فرمانروایی شاه اسماعیل اول برای محدود کردن قدرت قزلباشان در امور دیوانی به سال (۹۱۵ ه‍.ق/۱۵۰۹ م) یعنی سال مرگ نجم‌الدین مسعود رشتی نخستین وکیل ایرانی شاه صفوی باز می‌گردد که منصب امیرالامراء و وزارت اعظم را داشت؛ زیرا مناصب عالی هم‌چون مقام وکالت منصب مهمی بود که واگذاری آن به ایرانیان، علاوه بر ترس شاه از قدرت قزلباش‌ها بیانگر اهمیت یافتن ایرانیان بود. شاه اسماعیل علی‌رغم تمام مخالفت و ناخرسندی قزلباش‌ها تا زمان مرگ خود این مقام را همچنان در دست ایرانیان باقی گذاشت. یاراحمد خوزانی مشهور به نجم ثانی دیگر ایرانی بود که جانشین نجم‌الدین مسعود گردید و هم‌زمان عهده‌دار امور لشکری و دیوانی در مناصب خود بود (سیوری، ۱۳۷۲: ۲۳۰). قزلباشان از اینکه می‌دیدند در خدمت وکیلی جاه‌طلب و مستقل مانند نجم‌الدین هستند، ناخشنود بودند. هم‌چنان که فلور بیان می‌کند، شاه اسماعیل پس از دو شکست جنگی سپاه صفوی در سال‌های (۹۱۸ ه‍.ق/۱۵۱۲ م) و (۹۲۳ ه‍.ق/۱۵۱۷ م) از اوزبکان و عثمانیان، برای جلب خشنودی امیران قزلباش، بر آن شد تا منصب وکالت را دو بخش کند. همین که قزلباشان

دریافتند شاه به دومین وکیل به نام میرزا شاه حسین اصفهانی که ایرانی بود، بیشتر عنایت دارد، او را در سال (۹۲۹هـ.ق/۱۵۲۳م) کشتند (Floor, 2001: 38-39). میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: (۳۲). اما راهکاری را که وی بدان می‌اندیشید و آن واگذاری مقام وکالت است، راهکاری سطحی به نظر می‌رسید. چنان‌که پس از وی آن نظم مقطعی فرو ریخت و چالش‌های جدیدی در درون طبقه اجتماعی رقم زد. بنابراین در ارزیابی کلی از جایگاه شاه اسماعیل در عملکرد اجتماعی می‌توان گفت که او قادر به کنترل در حفظ طبقات اجتماعی نبود. در بررسی این فرآیند به نظر می‌رسد بعد از عنصر شاه، سه عنصر مهم در برهم خوردن نظام اجتماعی نقش مؤثری داشته است:



شکل (۳): عناصر برهم‌زننده نظام اجتماعی در طبقه سنتی عصر صفویه^۵

۳. ۲. ۳ عصر شاه تهماسب (حک: ۹۸۴-۹۳۰هـ.ق/۱۵۷۶-۱۵۲۴م)

شاه تهماسب پسر شاه اسماعیل اول هنگامی که در سال (۹۳۰هـ.ق/۱۵۲۴م) به سلطنت رسید شاه به‌عنوان ناظم و هماهنگ‌کننده طبقات اجتماعی اعتبار خودش را از دست داد؛ زیرا وی

تنها ده سال داشت و چیزی از کشورداری نمی‌دانست (ترکمان، ۱۳۵۰، ج ۱/ ۸۳-۷۸). در فاصله سال‌های ۹۳۲هـ.ق/۱۵۲۶م. تا ۹۳۷هـ.ق/۱۵۳۰م. ایران صحنه جنگ‌های قبایل قزلباش روملو، استاجلو، تکه‌لو و شاملو بود. در سال‌های (۹۳۷هـ.ق/۱۵۳۰م) ستیزه‌های درون قبیله‌ای تشدید شد و وسعت یافت و به مناطق دیگر از جمله بخش اصلی خراسان کشیده شد^۶ (Roemer, 1986: 230-231). بنابراین نمی‌توان بر مبنای مطلبی که سیوری بر آن تأکید دارد (سیوری، ۱۳۸۰: ۱۶۷) چنین نتیجه گرفت که رقابت‌ها و جنگ‌هایی که در مدت ده‌سال از حکومت شاه‌تهماسب روی داد ماهیتاً ناشی از ناسازگاری‌های اجتماعی ترک و تاجیک بوده است.^۷ بلکه گفته می‌شود شرایط سنی شاه‌تهماسب عامل وقوع چنین بحرانی در نوک هرم اجتماعی گردید (قمی، ۱۳۵۹، ج ۱/ ۱۶۶-۱۵۷ و ۲۱۶-۲۱۳). طی فاصله سال‌های (۹۴۰-۹۳۰هـ.ق/۱۵۳۳-۱۵۲۴م) در دربار صفوی نه شاه، بلکه امیران قزلباش قدرت واقعی را در اختیار داشتند و این مسئله زمینه‌های گسترش اقتدار اشراف قزلباش را در طبقه اجتماعی فراهم آورد (Roemer, 1990: 33). تقاضای آنان از شاه این بود تا سیاست شاه‌اسماعیل یعنی به کارگیری ایرانیان در مناصب بالای دیوانی را ادامه ندهد. نشانه برتری قزلباشان عهده‌داری کامل منصب وکالت بود که نقشی اساسی در تعیین صدر داشت (Savory, 1987: 103-104). شاه‌تهماسب در سال (۹۴۰هـ.ق/۱۵۳۳م) توانست قدرت سلطنت خویش را از قزلباشان باز پس گیرد و به تدریج بر امور دولت نظارت کند. سلطنتی که چهل سال ادامه یافت (Roemer, 1986: 223-225).

دستاوردهای تکاپوهای شاه‌تهماسب در قالب ساختار حکومتی در بازگشت به تعادل در طبقات اجتماعی (به‌عنوان کارکرد حفظ نظام اجتماعی در فرآیند متمرکز شدن) از این زوایه اهمیت دارند که اعتقاد مریدان به شاه از نیمه دوم حکومت شاه‌اسماعیل به تدریج تعدیل شد، اما بقایای عناصر غالی و افراطی صوفیان قزلباش تا دوره شاه‌تهماسب (حک: ۹۸۴-۹۳۰هـ.ق/۱۵۷۶-۱۵۲۴م) نیز به حیات خود ادامه دادند. مینورسکی بیان می‌کند که حکومتی که شاه‌اسماعیل اول بنا گذاشت حکومتی تنوکراسی بود، حکومتی که به‌وسیله مذهب و با مساعدت دسته‌ای به نام شاهسون حمایت می‌شد و هرگاه که «صلای شاهی سیونی» سر می‌داد، مریدان تسلیم تصمیمات مرشد کامل می‌شدند. اما جانشینان بعدی او از این نیروی معنوی بی‌نصیب ماندند (Minorasky, 1964: 282؛ مینورسکی، ۱۳۶۸: ۱۷). هرچند که شاه-تهماسب دیگر نه مظهر الوهیت و نه در ردیف پیامبران و امامان بود، اما همچنان مرشد کامل بود و تخلف از حکمش نوعی ارتداد به حساب می‌آمد و مریدان در برابر او به سجده

می‌افتادند و طلب عفو می‌کردند. در واقع آنچه از مقام مرشد کامل برای شاه‌تهماسب باقی مانده بود ماهیتی صوری داشت. از این رو، شاه‌تهماسب نمی‌توانست با تکیه بر منطق اندیشه‌ای تصوف و احیای مقام مرشد کامل با اقتدار پیشین گام مؤثری در انتظام امور اجتماعی و برقراری تعادل میان اهل‌قلم و اهل‌شمشیر بردارد. به نظر می‌رسد، شاه‌تهماسب در ایجاد طبقات اجتماعی متعادل به سه طریق عمل کرد. اما نباید تصور کرد که این سه طریق در آثار تاریخی در شکلی طبقه‌بندی شده و به‌عنوان اهدافی تدوین شده از سوی پادشاه آمده است (بهرام‌نژاد، ۱۳۸۳: ۳۲۶).

نخستین مورد شریعت‌محوری شخصیت شاه‌تهماسب بود. سرآغاز این رویکرد با توبه مشهور او در سال (۹۳۹هـ.ق/۱۵۳۲م) اتفاق افتاد. سالی که پایان عصر حاکمیت ایران قزلباش و جنگ‌های درون قبیله‌ای نامیده شده است (حیدری الصفوی، ۱۳۶۳: ۲۰۹-۲۰۴). شاه-تهماسب در گذر به دوران استقرار و تثبیت سلطنت، با فراخوانی گسترده از علمای جبل‌عامل خواست با وی در اقدام برای پیرایش تشیع غالبانه و بسترآفرینی برای جایگزینی «تشیع فقاهتی» همدستان شوند. این اقدام در پی کوشش برای کاستن از قدرت تقدس‌مآبانه شاهان و اعطای آن به مجتهدان بازتاب روشنی پیدا می‌کند. از این طریق شاه‌تهماسب می‌توانست به دنبال کسب قدرت و مشروعیت، در راستای مهم‌ترین وظیفه حکومتی خود یعنی فائق آمدن بر بحران‌های اجتماعی، هماهنگی را به‌وجود آورد. به طور کلی، ورود فقاقت شیعی در دوره سلطنت شاه‌تهماسب و با افزایش نیاز به عقلایی شدن ساختار سیاسی و قوانین اساسی حکومت، سرعت و شتاب بیشتری گرفت و روند نفوذ فقها در سلطنت دامنه‌دار وی تسهیل گردید. این امر اقتدار نوینی را برای شاه‌تهماسب رقم می‌زد. در واقع چرخش شاهانه از تصوف به تشیع فقاهتی، نه تنها به مفهوم تلاش در رهایی از قیمومیت امرای قزلباش بود (رویمر، ۱۳۸۵: ۳۳۰-۳۲۷) که با انتساب به اهل‌بیت(ع) و میراث‌داری صوفیانه، مضمون جدیدی از حاکمیت سیاسی-دینی خلق کرد (نیومن، ۱۳۹۴: ۳۴-۳۵).

از این رو، شاهان صفوی از روزگار شاه‌تهماسب، کوشیدند از طرق مختلف سیادت خود را جامه اثبات بپوشانند و از این روزنه خود را وارث ائمه معرفی کنند (فرهانی‌منفرد، ۱۳۷۷: ۸۹-۹۰). چنین کوششی پیشینه‌ای تاریخی داشت. پیشینه چنین اقدامی را در جنبش سرداران باید جستجو کرد و اولین بار نبود که صورت می‌پذیرفت.

توجه کوشش‌های علما برای استقرار نظامی مشخص از اندیشه‌ها و احکام فقهی نه در پیشینه فرهنگی عربی آن‌ها، بلکه در محدوده ایران یافت می‌شود. در حوزه ایران بود که چنین

اندیشه‌هایی نهادی و بازسازی شدند. دانش و پیشه آنان در ارتباط مستقیم با مشروعیت صفویان، تفوق سلطنتی، ساختار دولت، سیاست مذهبی، مخالفت عمومی و ستیزه‌های اجتماعی موجود در میان نخبگان لشکری و دیوانی بود. مجتهدان عاملی خبرگان فقهی محدود به گروه خودشان باقی نماندند. آنان از طریق شبکه‌ای از طلاب و پیروان خویش که احکام فقهی آنان را به فارسی ترجمه می‌کردند، دیدگاه‌های خود را به گونه‌ای مؤثر انتقال دادند. نظرهای ترجمه‌شده آنان سپس توسط کارگزاران حکومتی به صورت دستورالعمل درآمد. آثار اعتقادی، فقهی و فلسفی این گروه منعکس‌کننده یک جایگاهی در منبع مشروعیت پادشاهان، اقدام برای سلطه بر قزلباشان، تلاش برای تمرکز، ثبات اقتصادی، رفاه اجتماعی، مدنیت، کم‌کردن و کوچ اجباری جمعیت مناطق مرزی با هدف جلوگیری از یورش‌های عثمانیان در مناطق عمدتاً مسیحی‌نشین بود. آثار فقهی عاملی همچنین منعکس‌کننده ستیزه‌های طبقاتی داخلی بود که با اصطلاحات معین فکری اظهار می‌شد (ابی‌صعب، ۱۳۹۶: ۸۶-۸۵). شاه-تهماسب، برخلاف شاه‌اسماعیل اول دیگر ضرورتی نمی‌دید که برای ایجاد نظم و همسویی میان طبقات اجتماعی با ایجاد مناصب، درصدد ادغام و هماهنگی میان سازمان صوفیانه قزلباشی و نظام دیوانی کهن ایرانی برآید، طرحی که قبلاً شکست خورده بود (Savory, 1960: 104-105).

حملات مکرر شاه‌تهماسب به گرجستان به‌عنوان دومین راهکار سیاسی پیامدهای بلندمدت و کوتاه‌مدتی برای دولت صفوی به همراه داشت. تحولات داخلی گرجستان و شورش‌های متعاقب آن، موجب شد که لشکریان قزلباش برای ایجاد آرامش بدانجا حمله نمایند. وقایع‌نگاران عصر صفویه، در گزارش لشکرکشی‌های شاه‌تهماسب به گرجستان، به انگیزه مذهبی جهاد و پاکسازی «گبران» از آن ولایت و نصرت اسلام و نائل شدن به غنائم (اموال و اسراء) به صراحت اشاره کرده‌اند. به گزارش روملو، در سال (۹۴۷هـ.ق/۱۵۴۰م) «شاه دین پناه از برای نصرت اسلام و تقویت دین رسول علیه‌السلام، به قصد قلع و قمع گرجیان بی‌ایمان» با امرا و ارکان دولت و سرداران مملکت با سپاهیان هر دیار اردویی تشکیل داد و به جانب گرجستان ایلغار نمود (روملو، ۱۳۴۹: ۳۸۴/۲-۳۸۳).

جدای از انگیزه‌ها، یکی از پیامدهای لشکرکشی شاهان صفوی به‌ویژه شاه‌تهماسب به گرجستان، اسیران گرجی، چرکس و ارمنی بسیاری بود که گرفته شد و به ایران آورده شدند. ورود این گروه نژادی جدید تغییر عمیقی در جامعه عصر صفوی پدید آورد و تأثیرات مهمی بر نهادهای نظامی و سیاسی کشور نهاد. پیش از ورود این عناصر جدید، مبارزه‌ای بین دو

گروه مؤثر در دولت یعنی اهل قلم و اهل شمشیر برای به دست آوردن قدرت و کنترل مقامات عمده دولتی در جریان بود. وجود نخبگان دوگانه ترک و تاجیک در نظام حکومتی ایران که پدیده‌ای متداول و با سابقه بود، گاهی تعارضات و خصومت‌های شدید را در درون نظام دامن می‌زد. ایجاد عنصر سوم در واقع یک نوآوری محسوب می‌شد که مبتنی بر سنت صفوی تقدیس شده در طول زمان، یعنی جنگ‌های مقدس آن‌ها علیه کفار مسیحی در قفقاز بود. بیشتر اسیران جنگ‌های زمان شاه تهماسب که به عنوان غنیمت به داخل کشور سرازیر شد، کودکان یا زنان بودند. این کودکان و اعقاب آنان و زاد و ولد این زنان (هم‌چون حیدر میرزا)، اساس «نیروی سومی» را تشکیل دادند که یکی از پیامدهای مهم این دوره از جنگ‌ها بود و تأثیر درخور نگرشی در نظام اجتماعی ایران به جای گذاشت (ترکمان، ۱۳۵۰، ج ۱/ ۱۴۴).

تردیدی نیست که آنان پس از دوران شاه تهماسب این امکان را یافتند که به مناصب عالی حکومتی و حتی حکمرانی ولایتی برسند. این نیروها، می‌توانستند وارد گارد شخصی شاه و محافظین او در آیند و لذا عنوان «غلامان خاصه شریفه» شاهی را دریافت کردند. در اواخر سلطنت شاه تهماسب قزلباش‌ها دریافتند که موقعیت ممتازشان به عنوان طبقه برگزیده نظامی از سوی اعضاء گروه‌های نژادی جدید مورد تهدید واقع شده است. ناگفته نماند که برخی از رجال گرجی داوطلبانه به خدمت پادشاه صفوی درآمدند و حکومت برخی نواحی و مقام للگی شاهزادگان صفوی را دریافت کردند. انتصاب یک گرجی به مقامی که چنین اهمیت سیاسی داشت، نشان‌دهنده این است که تغییرات اجتماعی مهمی قبل از به سلطنت رسیده شاه عباس اول پدید آمده بود (سیوری، ۱۳۷۲: ۶۴-۶۳؛ سیوری، ۱۳۸۰: ۱۶۸-۱۶۷؛ مینورسکی، ۱۳۶۸: ۵۴ و ۷۷). این مطلب، روشنگر این واقعیت است که شاه تهماسب آگاهانه در تغییر و یا به توزیع جدیدی از قدرت میان طبقات اجتماعی با ورود گرجیان به این عرصه می‌اندیشیده است. اما گویا، پادشاه صفوی در تحول اجتماعی و رسیدن به هدف خود به جای توجه به عمق طبقات اجتماعی به رأس هر می آن توجه داشته است. با این همه، پادشاه صفوی می‌توانست شکل جدیدی از توزیع قدرت میان گروه‌های قفقازی، ترکان قزلباش و ایرانیان به وجود آورد. اما ستیزه‌هایی که با مرگ وی به وقوع پیوست نشان داد که او در این تدبیر موفق نبوده است (بهرام‌نژاد، ۱۳۸۳: ب: ۳۲۷).

سومین راهکار شاه تهماسب برای تحریک قزلباش‌ها واگذاری سرزمین‌های جدا شده از بلاد اسلامی به خود همین ایلات بوده است. هر ایل قزلباشی که قادر به تصرف اراضی سرزمین‌های عثمانی می‌گردید، می‌توانست تیول آن اراضی را به خود اختصاص دهد. در

این دوره برای مقابله با این نیروها نیاز بود که وابستگی افراد ایلاتی به اجتماع ایلی تغییر یافته و خود را متعلق به اجتماع بزرگ‌تر و تابع حاکمی متمرکز در یابند. شاه‌تھماسب بدین طریق ترکان قزلباش را از مرکز مرخص و پراکنده ساخت (لمبتون، ۱۳۷۷: ۲۱۵). اگرچه این سیاست دولت مرکزی را از فشارهایی که از ناحیه ترکمان وجود داشت رها نید. اما، تدبیر کارآمدی در تعدیل طبقات اجتماعی نبود.

از بررسی دوران حاکمیت شاه‌تھماسب چنین استنباط می‌شود که شاه‌تھماسب با تکیه بر راهکارهای مزبور و با بهره‌گیری از اقتدار معنوی و سیاسی خود می‌کوشید شرایط مطلوب و متعادلی را در طبقات اجتماعی ایجاد کند و با حفظ طبقه سستی که بر دو ساخت دیوانی (اهل‌قلم) و نظامی (اهل‌شمشیر) استوار بود، توازن در طبقات اجتماعی رسمی را حفظ نماید. در این دوره، شماری از امیران قزلباش (اهل‌شمشیر) با علمای عاملی همراهی کرده و مناصب آنان در تشکیلات دینی را مورد تأیید قرار دادند تا بدین‌وسیله موقعیت صدور و دیوانیان ایرانی (اهل‌قلم) را متزلزل کرده و منافع سیاسی خویش را افزایش دهند. تعدادی از امیران قزلباش خویشان را با تأکید علمای عاملی بر فقه، منطبق ساختند. کوشش آنان بر این بود تا مسئولیت و دفاع خویش از تشیع اثنی‌عشری به مثابه مبنای ساهنشاهی و هویت مذهبی آن را مورد تصدیق قرار دهند. با اینکه خاستگاه عقیدتی قزلباشان نوعی عقیده مبتدعانه و صوفیانه مبتنی بر تشیع غالی بود، اما همین‌که آنان در دولت صفوی صاحب قدرت شدند، بر مبنای منافع سیاسی و خاستگاه طبقه اجتماعی خویش از لحاظ عقیدتی که اغلب در تضاد با عقاید شیعی بود، دچار تغییراتی متنوع شدند. تعدادی از آنان به تدریج به تشیع فقاهتی که علمای عاملی مطرح کردند، جذب شدند. در عین حال علمای عاملی نیز می‌دانستند که تا حدی نیاز به همراهی با مشخصه‌های عوامانه تشیع اثنی‌عشری دارند (Calvard, 1996: 140). نخبگان مجتهدان عاملی نیز دچار تغییراتی مهم شدند. همراهی آنان با شاهان صفوی تقریباً بی‌ارتباط با عقیده اصلی شیعی در زمینه بدگمانی به حکومت دنیوی در دوران غیبت حضرت مهدی (عج) بود.

به طور کلی می‌توان چنین استنباط کرد که نقش نظام و طبقات اجتماعی در فرآیند متمدن شدن دولت صفویه، در سه جهت یعنی الف) تشکیل اتحادیه‌های ایلی جدید؛ ب) تقویت بخش بروکراتیک حکومتی و تشکیل نیروی نظامی دائمی متشکل از غلامان؛ و ج) جستجوی یک منبع مشروعیت بخش جدید و مستقل از طریقت صوفیه شکل گرفت. بدین ترتیب شکل‌گیری حکومت صفویه به عنوان یک «بزن‌گاه مهم» تاریخی و نقطه شروع سلسله

رخدادهای واکنشی منجر به پیدایش نیروها و طبقات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی‌ای شد که هرچه بیشتر تلاش‌های تمرکزگرایانه حکومت صفویه را در مسیر تملک به چالش می‌کشیدند. به بیان تاریخی، یعنی اینکه جامعه ایرانی با استفاده از امکانات دولت صفوی تغییر سیاسی-اجتماعی را از سر بگذارند.

اما در مقطعی از تاریخ این حکومت (فاصله مرگ شاه تهماسب تا روی کار آمدن شاه عباس اول)، به‌ویژه در زمان شاه‌محمد خدابنده، تعادل و توازن قدرت تغییر کرد و هیچ‌گونه تحولی در کارکرد نظام اجتماعی دولت روی نداد. در این مورد، اکثر منابع به تضعیف اقتدار شاه و کاهش نظارت و نقش وی بر عملکرد ساختارهای حکومتی در طبقه سیاسی در مقابله با بحران‌ها و برقراری نظم اجتماعی در اواخر دوران نخست اشاره کرده‌اند که ریشه‌های این نابسامانی‌ها در چیرگی مطلق امیران قزلباش بر حیات اجتماعی آن دوره بوده است. واقعیت این است که ظرفیت‌ها و قابلیت‌های این دوره در تملک شدن جامعه مورد کاوش قرار نگرفت.

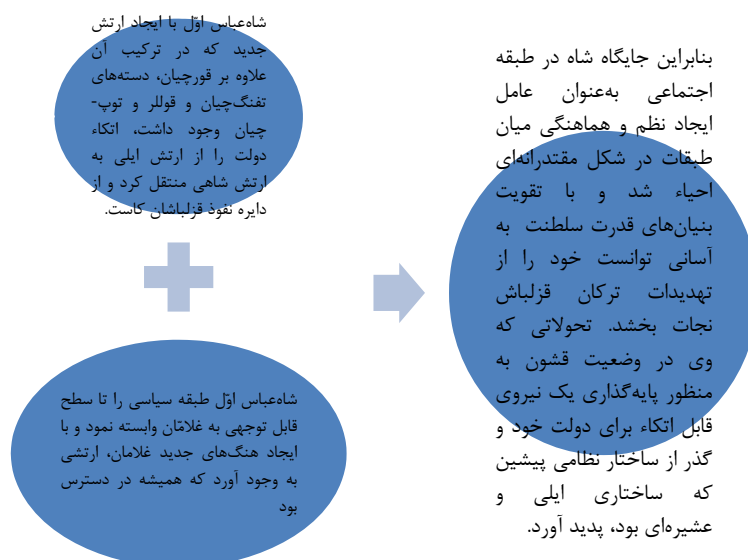
۳.۳ دوره دوم: طبقات جدید؛ تحلیلی از تحول جامعه صفوی

حوادث یک‌صد ساله حکومت صفوی به وضوح نشان داده بود که برقراری نظم اجتماعی با تکیه بر طبقه سنتی موجب تضعیف طبقه سیاسی و از همه مهم‌تر اقتدار شاهی خواهد بود. از این روی لازم بود برای از میان بردن خطراتی که قدرت شاهی را تهدید می‌کرد الگوی جدیدی از طبقه اجتماعی به‌وجود آید که هم شالوده نوینی برای پشتیبانی قدرت شاهی باشد و هم با توزیع دیگری از قدرت میان طبقات، نظم موردنظر در راستای توسعه درون‌زای ایران صفوی و به تبع توسعه تملک‌تی تحقق پیدا کند (ن.ک: بهرام‌نژاد، ۱۳۸۳: ب: ۳۲۹).

۳.۳.۱ عصر شاه‌عباس اول (حک: ۱۰۳۸-۹۹۶هـ.ق/۱۶۲۹/۱۵۸۷م)

در عهد سلطنت شاه‌عباس اول، تواریخ این دوره مفاهیم تازه‌ای از پادشاهی و فرمانروایی سلسله‌ای و خاندانی را مطرح کردند. این مفاهیم تازه ناشی از تغییر ساختار اجتماعی صفویان و نیز دعاوی سیاسی شاه‌عباس در اوایل سده هفدهم میلادی بود که این دوره منقسم به دو دوره جداگانه می‌شد، دوره نخست به لحاظ ساخت سیاسی و اجتماعی در ادامه دوران حکومت ترکمانان قرار داشت، درحالی‌که دوره دوم با تحولات اجتماعی روی داده طبقه سیاسی به‌صورت یک حکومت متمرکز درآمد (مینورسکی، ۱۳۶۸: ۲۳-۲۲). در دوران سلطنت شاه‌عباس، شاهنشاهی صفویان شاهد بازسازی عمیق ساختار جنگی قزلباشان، تمرکز سیاسی دولت در پی پراکنده‌سازی مجدد قبیله‌ای، جابه‌جایی جمعیتی گسترده و توسعه نظامی و رشد

اقتصادی بود. شاه‌عباس شماری از فرماندهان لشکری قزلباش را عزل کرد و غلامان شاهی گرجی، چرکس قفقازی و ارمنی را به خدمت گرفت. این گروه منزلت و منافع خویش را با وفاداری مستقیم به شاه‌عباس، حضور در دربار سلطنتی و به‌دست آوردن مناصب سیاسی و نظامی جایگاه مشخصی در میان طبقات اجتماعی به‌دست آوردند (شاردن، ۱۳۴۵، ج ۴/ ۳۶۷). شاه‌عباس تغییراتی ساختاری در میانی قدرت مالی و جنگی قزلباشان ایجاد کرد، اما در لشکرکشی‌های خویش همچنان بر آنان اتکا داشت. روند به کارگیری غلامان در سپاه صفویان که عمدتاً از اسرای گرجی بودند از دوران شاه‌تهماسب آغاز گردید، اما به صورتی منظم و آگاهانه در دوره شاه‌عباس به اوج خود رسید (ترکمان، ۱۳۵۰، ج ۱/ ۱۴۰-۱۳۹).



شکل (۴): تغییر در تشکیلات نظامی و تقویت بنیان‌های قدرت سلطنت در عصر شاه‌عباس اول

اصلاحات شاه‌عباس نه تنها سبب افول نفوذ فیله‌ای نیروهای ترکمان گردید که حتی سبب شد تا آنان در تشکیلات سپاهی و اداری صفویان به حاشیه رانده شوند (Roemer, 1986: 266). هرچند بعضی از امیران قزلباش به دلیل توانایی‌ها و شایستگی خویش و نه به سبب موقعیت‌شان در یکی از گروه‌بندی‌های متحد قبایلی، بار دیگر مناصب دولتی را در اختیار گرفتند (Floor, 2001: 49). شاه‌عباس به دلیل لشکرکشی‌های متعدد

خویش ضد عثمانیان که به مرزهای ایران یورش می‌آوردند به فرماندهانی شایسته و مورد اعتماد نیاز داشت. فرماندهانی که دست‌کم از لحاظ نظری آسان‌تر می‌توانست آنان را در صورت ضرورت کنار بگذارد و در عین حال فاقد قدرت تهدیدکننده قبایل قزلباش بودند. هدف از تشکیل دسته غلامان اساساً این بود تا دیوانیان و فرماندهان جنگی قبایلی فراهم آیند که موقعیت اجتماعی و اقتصادی آنان کاملاً به شاه وابسته باشد. چند تن از این غلامان به حکومت ایالات منصوب شدند و تعدادی از آنان مناصب اصلی دولتی را در اختیار گرفتند که این خود سبب افزایش فرصت‌های آنان گردید و در نتیجه سبب شد تا در اواخر حکومت شاه‌عباس گونه‌ای قدرت و خودمختاری نسبی کسب کنند^۹ (ترکمان، ۱۳۵۰، ج ۲ / ۱۴۴۲-۱۴۴۱).

ایران عصر صفوی دارای اقتصاد کشاورزی پیشاسرمایه‌داری بود که توسط یک نظام سیاسی پادشاهی اداره می‌شد. اقتدار شاه از طریق اعمال سلطه سیاسی غیرمتمرکز و موازنه میان اهل قلم و اهل شمشیر حفظ می‌شد^{۱۰} (Floor, 1998: 3-5). در عین حال همان‌گونه که رودی متی به نحوی متقاعدکننده بیان داشته نهادهای دولت «سیال و منعطف بودند تا آنجایی که شرایط و اختیار سلطنتی ترکیب کارکرد و نفوذ آن‌ها را تحت‌تأثیر قرار می‌داد»^{۱۱} (Matthee, 1999: 8-9, 69). سیاست‌های دولت مبتنی بر رفتارهای شخصی پادشاه نبود و شاه نظارتی کامل و انحصاری بر منابع اقتصادی، نهاد سیاسی و سپاهی نداشت^{۱۲} (Lockhart, 1958: 12). صفویان دولتی مطلقه با ویژگی ایستا و منحصر بر روابط قدرت تأسیس نکردند، بلکه دولت صفوی، نظامی سیاسی مبتنی بر «منفعت و قدرت پراکنده از طریق یک روند چانه‌زنی بود که شمول و تدبیر از مهم‌ترین مشخصه‌های آن به‌شمار می‌رفت»^{۱۳} (Matthee, 1999: 8-9, 69).

نتیجه مشترک این بررسی‌ها که نتایج مثبتی برای توسعه درون‌زای ایران صفوی و به تبع توسعه تمدنی داشته است، در این است که در نظم جدید اجتماعی، دوره دوم حکومت به لحاظ چهره نمودن اشرافیت جدید نظامی (غلامان گرجی) و طبقه نهاد دینی که اکنون در پیوند با ایرانیان هویتی ایرانی یافته بودند و مجموعاً اهل قلم جدیدی را تشکیل می‌دادند به لحاظ جستجو و بررسی در نقش مؤثر پادشاه در تغییر طبقه اجتماعی و ایجاد الگوی جدیدی از نظم از اهمیت خاصی برخوردار است. در واقع صفویان از منظر کارکردی در دو دوره متفاوت دو نقش جداگانه‌ای را در طبقه حکومتی به آزمایش گذاردند. نقش نخست بر پایه

حفظ طبقه اجتماعی سستی قرار داشت که آشکارا نشان داد تداوم آن می‌تواند اقتدار شاهی را در هم فرو ریزد؛ و نقش دوم بر تحول و ایجاد الگوی طبقه نوینی استوار بود که بیش از پیش از ساخت یک جامعه عشیرتی فاصله می‌گرفت و به سمت تجلی یک هویت اجتماعی ایرانی-تمدنی جهت می‌یافت (بهرام‌نژاد، ۱۳۸۳: ۳۳۴).

لازم به ذکر است ارزیابی‌های لاکهارت (۱۳۸۳: ۱۳-۱۸) و سیوری (۱۳۷۲: ۲۰۳-۲۲۷) از تحولات دوره صفویه نیز نشان می‌دهند که تلاش‌های تمرکزگرایانه شاه عباس و دیگر شاهان صفوی هرچند در کوتاه‌مدت مفید، کارآمد و متمدن به نظر می‌رسید، اما بعد از شاه عباس اول، در درازمدت باعث ضعف اقتصادی و نظامی حکومت و قدرت‌یافتن نیروهای اجتماعی در برابر قدرت حکومت مرکزی شد. این نیروها از چنان استقلالی از حکومت برخوردار بودند که به‌رغم زوال و سقوط حکومت صفویه که به میزان زیادی خود نیز معلول روابط خاص حکومت مرکزی با این نیروهای اجتماعی بود (ر.ک: آزادارمکی و جنادله، ۱۳۹۳) همچنان به حیات خود ادامه دادند.

نتیجه‌گیری

در چارچوب روابط سستی طبقات اجتماعی عصر صفویه، شاه مرکز ثقل و توزیع قدرت بود. سران قزلباش و نیروهای نظامی که پایه قدرت آن‌ها را ابتدا وابستگی خاندانی و نظامی‌گری تشکیل می‌داد، بعدها با انتصاب به حکومت ولایات و دریافت تیول در اشکال مختلف آن، که به‌طور عمده موروثی بود، به‌صورت زمین‌داران بزرگ درآمدند. به بیان فوران این‌ها با قرار گرفتن در رأس ایل‌های خود و دریافت تیول و حکومت ولایات از سه بخش مازاد ایلی، روستایی و شهری بهره‌مند شدند. گروه دیگر بوروکرات‌های ایرانی بودند. این‌ها که انحصار دانش عرفی را در ارتباط با اداره زمین‌ها در اختیار داشتند با تکیه به اقتدار تخصصی و دانش خود، از طریق اشغال مناصب اداری و انحصار امور مالی و ممیزی و غیره به دریافت تیول نایل شدند و در جرگه زمین‌داران و گاه تجار بزرگ درآمدند. روحانیت نیز با اتکا به قدرت ایدئولوژیک خویش، هم به قدرت سیاسی در ساخت (منصب، صدر، شیخ‌الاسلام و غیره) دست یافت و هم از طریق سیورغال بهره‌مندی مادی یافت. این گروه انحصار دانش دینی را هم در اختیار داشتند. سیوری به این مطلب تا آن‌جا تکیه می‌کند که جامعه صفوی را جامعه‌ای فضیلت‌سالار می‌نامد و معتقد است، همین امر موجب عدم شکل‌گیری اشرافیت ریشه‌دار در ایران شد. این سخن سیوری اگر نوعی بزرگ‌نمایی واقعیت نیز تلقی گردد، حداقل اشاره به باز بودن ماهیت طبقاتی ایران دارد. به‌خصوص اگر به این واقعیت نیز توجه شود که در ورود

به جرگه روحانیت، وابستگی خاندانی نقش چندانی نداشته و بیشتر صلاحیت‌های شخصی مداخله داشته است. هرچند که در زمینه ورود به جرگه اشرافیت نیز پیوندهای خاندانی اغلب نقش داشته است.

حفظ نظام اجتماعی یکی از وظایف دولتی را تشکیل می‌داد. براساس تأکید برخی منابع تاریخی به لحاظ قدرت نظامی، صفویان با اتکا بر توانمندی هر یک از طبقات اجتماعی و به ویژه قزلباش بسیاری از مشکلات را از میان برداشتند و به پیروزی‌هایی رسیدند، اما به لحاظ کشورداری نظام ایرانی حکومت، با تمام ممیزات و کارکردهای تاریخی خود استمرار سلطنت مزبور را فراهم می‌ساخت و تا زمانی که امرهای یاد شده ملی، مذهبی، حکومتی و نظامی در هماهنگی انسجام بودند، صفویان با تکیه بر حفظ نظام اجتماعی بر مسند قدرت و فرمانروایی باقی ماندند؛ زیرا تداوم دولت، قدرت و موفقیت بر چالش‌هایی که استمرار آن موجب برهم خوردن طبقه اجتماعی می‌گردید آنان را ملزم به رعایت این مهم ساخته بود. در این دوران دو عامل عمده، روند تداوم و تحول طبقات اجتماعی را تحت تأثیر خود داشت: نخست تلاش دولت صفویه برای حفظ ساختار و نظام سیاسی که عملاً با مشارکت طبقات اجتماعی به شیوه سنتی (اهل قلم و اهل شمشیر) تنافی نداشت و دوم، شرایط خاص ساختار سیاسی صفویان که براساس یک تغییر ساده سیاسی و سلسله‌ای، موجب برانگیختگی احساس مشارکت جمعی و تحول طبقات اجتماعی به منظور دست‌یافتن به یک نظم جدید و در پیوند با نظام سیاسی گردید. در نظم جدید اجتماعی، طبقه غلامان گرجی و عالمان دینی در کنار عناصر ایرانی و اهل قلم، بهره‌مند از مزایای اجتماعی و اقتصادی (صاحبان قدرت، ثروت و موقعیت) شدند که در مقابل باعث تضعیف نظام هنجاری ترکان قزلباش، صفویان و موجب تجلی مفهوم دولت-ملت ایرانی گردید و در کوتاه مدت موجبات ثبات سیاسی و اجتماعی را به همراه آورد. در مجموع نظام طبقاتی عصر صفویه در جهت شکل‌دهی به طبقاتی به عنوان اشراف در مقابل عوام عمل می‌کند. ترکیب اشراف، تحرک اجتماعی و امکان گذار از اقشار پایین جامعه به قشر بالا، پیوند متقابل طبقات اجتماعی و فرصت‌ها و میزان افتراق یا تمرکز بنیان‌های (مادی، معنوی، سیاسی و غیره) در یکجا، نتایج مثبتی برای توسعه درون‌زای ایران صفوی و به تبع توسعه تمدنی داشته است.

البته لازم به ذکر است در عصر صفویه، بعد از شاه‌عباس اول، تعارض‌ها هم در بُعد افقی (میان واحدهای اجتماعی از نظر جغرافیایی پراکنده) و هم عمودی (میان اقشار مختلف) رو به فزونی می‌گذاشت. به عبارت دیگر از زمانی که لغزش‌های ارزشی، دوری از تصوف واقعی

و پویا و گرایش به شریعت در مسیر بهره‌وری حکومتی، وضع جدیدی را پیش آورد که تعلیمات دینی ریشه‌دار و خلاق باقی نماند و شریعتی بدون تعلیمات در تشریفاتی ظاهری در طبقات جامعه گسترده شود و همزمان ناکارآمدی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بر کلیت جامعه مستولی گردد، آثار فتور و انحطاط در ساختار سیاسی-اجتماعی پدید آمد و سامان سلطنت دوست‌وسی ساله صفویان با همه اعتبار تاریخی موجب سقوط حکومت صفوی و به تبع آن توقف و زوال توسعه تمدنی صفویه شد.

منابع

- آزادارمکی، تقی و علی جنادله (۱۳۹۳). «پیکربندی نهادی مبتنی بر موازنه قدرت در جامعه سنتی ایران (بازخوانی تحولات ایران از صفویه تا قاجاریه براساس رویکرد نهادگرایی تاریخی)». *مجله جامعه‌شناسی ایران*. دوره پانزدهم، شماره ۳، صص ۶۴-۲۹.
- ابی‌صعب، رولاجردی، تغییر مذهب در ایران، ترجمه منصور صفت‌گل، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۶.
- افوشته‌ای نظزی، محمودبن هدایت‌الله (۱۳۵۰). *نقاوه‌الآثار*، به‌اهتمام احسان اشراقی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- الیاس، نوربرت (۱۳۷۷). «تکنیک و تمدن»، ترجمه مراد فرهادپور، *مجله ارغوان*، شماره ۱۳، صص ۲۴۶-۲۰۹.
- الیاس، نوربرت (۱۳۹۳). در باب فرایند تمدن؛ بررسی‌هایی در تکوین جامعه‌شناختی و روان‌شناختی آن، ترجمه غلامرضا خدیوی، تهران: نشر جامعه‌شناسان.
- انصاری، ابراهیم (۱۳۷۸). *نظریه‌های قشریندی اجتماعی و طبقه تاریخی آن در ایران*، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- بهرام‌نژاد، محسن (۱۳۸۳الف). «هویت سیاسی دولت صفوی (طرح مقدمه‌ای بر پژوهش چگونگی نوسازی اندیشه ایران سیاسی و مذهبی در عهد صفویه)»، مجموعه مقالات همایش صفویه در گستره تاریخ ایران زمین، دانشگاه تبریز، تبریز.
- بهرام‌نژاد، محسن (۱۳۸۳ب). «مبانی و زیرساخت‌های هویت سیاسی-ملی دولت صفوی»، رساله دکتری دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران.
- ترکمان منشی، اسکندربیک (۱۳۵۰). *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، با اهتمام ایرج افشار، تهران: مؤسسه امیرکبیر.

- حیدری الصفوی، شاه طهماسب بن اسماعیل (۱۳۶۳). *تذکره شاه طهماسب*، تصحیح امیرالله صفوی، تهران: شرق.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین الحسینی (۱۳۶۲). *حبیب السیر*، زیر نظر محمد دیر سیاقی، تهران: خیام.
- رجب‌زاده، احمد (۱۳۷۶). «تحلیلی ساختی از چرخه‌های توسعه و انقطاع تمدن اسلامی (بررسی موردی عصر صفوی)»، *نامه پژوهش فرهنگی*، شماره ۴، ص ۴۹-۹۰.
- روملو، حسن (۱۳۴۹). *احسن‌التواریخ*. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- رویمر، هانس‌روبرت، *تاریخ ایران دوره تیموریان*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، جامی، ۱۳۸۰.
- سیوری، راجر (۱۳۷۲). *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی. تهران: نشر مرکز.
- سیوری، راجر (۱۳۸۰). *در باب صفویان*، ترجمه رمضان‌علی روح‌الهی. تهران: نشر مرکز.
- شاردن، ژان (۱۳۴۵). *سفرنامه*، ترجمه محمد عباسی. جلد سوم، چهارم، تهران: امیرکبیر.
- فرهانی منفرد، مهدی، *مهاجرت علمای شیعه از جبل عامل به ایران*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۷.
- قمی، احمد بن حسین (۱۳۵۹). *خلاصه‌التواریخ*، تصحیح احسان اشراقی، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران.
- لاکهارت، لارنس (۱۳۸۳). *انتقراض سلسله صفویه*، اسماعیل دولتشاهی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- لمبتون، آن. کی. اس (۱۳۷۷). *مالک و زارع*، منوچهر امیری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- میرزا سمیعا (۱۳۶۸)، *تذکره‌الملوک و سازمان اداری حکومت صفوی*، به کوشش محمود دبیر سیاقی، تهران: امیرکبیر.
- مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۶۸). *سازمان اداری حکومت صفویان (یا تعلیقات مینورسکی بر تذکره‌الملوک)*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، با حواشی سیدمحمد دبیر سیاقی، تهران: امیرکبیر.
- نوائی، عبدالحسین؛ غفاری‌فرد، عباسقلی (۱۳۸۱). *تاریخ تحولات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفویه*، تهران: سمت.
- نیومن، اندرو، *ایران عصر صفوی*، ترجمه بهزاد کریمی، تهران، شرکت نشر نقد افکار، ۱۳۹۴.
- Babayan, Kathryn. (1994), "The Safavid Synthesis: From Qizilbash Islam to Imamite Shiism", *Iranian Studies, Religion and Society in Islamic Iran during the Pre- Modern Era*, PP: 135- 161.

- Clamard, Jean. (1996), "Shi'i Rituals and Power: The Consolidation of Safavid Shi'ism: Folklore and Popular Religion ". in Charles Melville (ed). *Safavid Persia: A History of an Islamic Society*, London.
- Elias, Norbert. (1939). "The Civilizing Process". Oxford, Blackwell.
- Floor, Willem. (1998), "A Fiscal History of Iran in the Safavid and Qajar Periods", New York.
- Idem. (2001), "Safavid Government Institutions", Costa Mesa.
- Lockhart, Laurence. (1958), "THE Fall of The Safavi Dynasty And the Afghan Occupation of Persia", London.
- Matthee, Rudolph p. (1999), "The Politics of Trade in Safavid Iran: Silk for Silver, 1600-1730", London.
- Minorsky, Vladimir. (1964), "Iranica Twenty Articles", Publications of the University of Tehran.
- Newman, Andrew. J. (1993), "The Myth of the Clerical Migration to Safavid Iran: Arab Shiite Opposition to Ali al- Karaki and Safavid Shiism", *Die welt des Islam*. New Series, Vol. 33, Issue 1, Apr, PP: 66-112.
- Reid, James. (1983), *Tribalism and Society in Islamic Iran 1500-1629*, Malibanda publications.
- Roemer, Hans R. (1990), "The Qizilbash Turcomans: Founders and Victims of the Safavid Theocracy", in Michel M. Mazzaoui and Vera Moreen (eds), *Intellectual Studies on SLAM: Essays Written in Honor of Martin B. Dickson*, Utah.
- Idem. (1986), "The Safavid period", in p. Jackson and L. Lockhart (eds), *the Cambridge History of Iran*. Cambridge, Vol.27.
- Savory, Roger. (1960), "Some Notes on the Provincial Administration of the Early Safavid Empire", *Bulletion of the school of oriental and African Studies*, University of London, Vol.27, No.1, PP: 114-128.

Idem. (1987), "The Qizilbash, Education and the Arts", in *Studies on the History of Safavid Iran*, London.

پی نوشت

۱. از نگاه نوربرت الیاس در فرآیند متمدن شدن، گسترش تمدن نه امری عقلانی و منطقی و نه امری غیرعقلانی است. این فرآیند ناسنجیده شروع می شود و حرکت آن از طریق پویایی درونی شبکه روابط و نیز از طریق تغییرات معینی که در وابستگی های متقابل افراد اتفاق می افتد، ادامه می یابد (Krieken, 2003: 118-119) که در نخستین روزهای بشری آغاز شده و به رعم پسگردهای بسیار تا به امروز ادامه یافته است. الیاس معتقد است فرآیند متمدن شدن محصول برنامه ریزی دقیق و طولانی مدت نیست، اما «نظم» مشخصی دارد (Jarvie & Maguire, 1994: 130-131). وی معتقد است متمدن شدن را نمی توان برحسب عوامل «سلامتی و بهداشت»، «اقتصادی» و «دینداری» تبیین کرد.

۲. جامع مفیدی (مجلد سوم) تألیف محمد مفید بن محمود بافقی و روضه الانوار عباسی تألیف محمدباقر سبزواری.

۳. ویلم فلورپاره ای نظریات اصلاحی درباره آنچه از سوی سیوری طرح شده بود، عرضه کرده است. سیوری بر این باور بود که قزلباشان به مناصبی در دیوان سالاری کشوری منصوب نمی شدند و این مناصب فقط در انحصار اشراف ایرانی یا تاجیکان بود. از دید فلور امرای قزلباش نیز مناصبی در خزانه سلطنتی می یافتند و منصب مهاداری در انحصار آنان بود (Floor, 2001: 40, 60, 70-71).

۴. اختلاف آشکار نجم ثانی با قزلباشان سبب شکست آنان در جنگ با اوزبکان گردید. وی در جنگ غجدوان ضد اوزبکان در سال (۹۱۸هـ/۱۵۱۲م) کشته شد.

۵. تمرکز این سه عنصر در میان اهل شمشیر برای آنان اقتدار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی فراوانی را به همراه آورد که تداوم و توسعه آن می توانست تهدیدات بسیاری را در تضعیف موقعیت شاه در ساختار سیاسی و اجتماعی و از همه مهم تر دگرگونی عمیق اجتماعی به نفع ایلات و عشایر ترکمانی به همراه داشته باشد. وی که چنین خطری را دریافته بود، به همین سبب گرایش ظریفی از خود در تعدیل موقعیت ترکان با برکشیدن اهل قلم و اختصاص منصب وکالت به آنان که مهم ترین مقام سیاسی به شمار می آمد، نشان داد و آن نیز عملی گردید. این تصمیم هر چند که سودمند افتاد و شاه از قدرت معنوی و سیاسی خود در تنظیم نظام اجتماعی بهره گرفت، اما منزلت صوفیانه و تیول داری آنان که با در اختیار داشتن حکومت ولایات در قلمرو ایران همراه بود هم چنان حقوق وسیعی را برای آنان محفوظ نگاه داشت و به معنی واقعی تر کفه ترازوی اجتماعی هم چنان به نفع ترکان قزلباش باقی ماند (بهرام نژاد، ۱۳۸۳: ۳۲۳).

۶. از سال (۹۳۳هـ/۱۵۲۷م) طایفه روملو مسلط بود و پس از آن تکه لوها مسلط شدند. در سال (۹۳۷هـ/۱۵۳۱-۱۵۳۰م)، ستیز میان تکه لوها و شاملوها رخ نمود. رهبری این ستیزه را حسین خان شاملو حاکم هرات و از منسوبان مادری شاه بر عهده داشت، حسین خان سه سال بعد از مقام خود عزل و کشته شد.

۷. لازم به ذکر است تنازعات درونی قدرت در آغاز شاه‌طهماسب بیش از آنکه رقابت ترک و تاجیک باشد رقابت طوایف ترک با یکدیگر در درون اتحادیه ایلی قزلباشی بر سر موقعیت برتر در ساختار سیاسی و تصاحب منصب و مقام است؛ زیرا تنازعات درونی دوره صفویه چندوجهی است که یکی از آن‌ها ترک و تاجیک است.

۸. تیول امتیاز بهره‌برداری از زمین است که از سوی شاه به ایلات واگذار می‌گردید.

۹. تمرّد حاکم اصفهان، یولی بیگ نسبت به شاه‌عباس نشانه قدرت سیاسی تعدادی از غلامان است که ناشی از امتیازهای اعطای به آنان از سوی دولت بود.

۱۰. از دید فلور، «دولت در مناطق شهری و روستایی نقش محدودی ایفا می‌کرد». نقشی که با توانایی آن در تأمین امنیت یا گسترش قلمروها یا اعمال مقررات تجاری سختگیرانه معین می‌شد.

۱۱. متی می‌گوید که دولت فعالانه نقش واسطه میان تولید و بازار را داشت.

۱۲. به نوشته لکه‌هارت، دولت صفوی «به پیروی از الگوی متعارف شرقی» به یک سلطنت مطلقه تبدیل شد. گرچه این دیدگاه لکه‌هارت با نظریه دیگر او تناقض دارد؛ زیرا او در جایی دیگر می‌نویسد نوعی «مشارکت یا شبه‌مشارکت در خدمت توسط وزیران و صاحبان مناصب وجود داشت تا مانع از تمرکز قدرت در یک گروه سیاسی خاص یا خانواده معینی شود. هاجنس نیز قدرت شاه‌عباس را قدرتی «مطلقه» می‌داند. واقعیت این است که شاه‌عباس توانست مناصب دولتی را به نحوی مؤثر تحت نظارت خویش درآورد، اما او نتوانست قدرت محلی یا نخبگان سستی را در شهری مثل اصفهان حذف کند.